

در ستایش امام منصور (عج)

درتایش امام منصور (عج)

مجموعه اشعاری به پیشواز و پابوس بقیه الله الاعظم،
مولانا حضرت مهدی صاحب الزمان (عج)

:

منصور متین



سرشناسه : متنی
 عنوان و نام پدیدآور : در ستایش امام منصور (عج): مجموعه اشعاری به پیشواز
 حضرت مهدی صاحب الزمان (عج) / سروده منصور متین.
 تهران: میان رشته‌ای
 مشخصات ظاهری :
 شابک : 978-600-97723-6-0
 وضعیت فهرست : فیا
 نویسی :
 () ، امام دوازدهم، -- -
 Muhammad ibn Hasan, Imam XII – Poetry
 شعر فارسی--
 Persian poetry -- 20th century
 مذهبی فارسی--
 Religious poetry -- 20th century
 / PIR : رده بندی کنگره
 / : رده بندی دیویی
 : شماره کتابشناسی
 ملی

Mianreshteh@gmail.com

۰۲۱-۵۵۹۳۸۳۸۵-۰۹۱۹۴۱۱۱۷۵۹



Inter-Pub
 انتشارات میان رشته‌ای

عنوان کتاب: در ستایش امام منصور (عج)

سروده : منصور متین

ناشر : میان رشته‌ای

نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۶

شمارگان : ۱۰۰۰ جلد

قیمت : ۳۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ می‌باشد.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	دیباچه
۱۳	رهروان
۱۴	محتاج دعا
۱۵	بخش اول: غزلیات
۱۷	۱. قدمگاه
۱۸	۲. انتظار
۱۹	۳. صف آرای
۲۰	۴. شوق ترانه
۲۱	۵. شور آتشین
۲۲	۶. تنهایی
۲۳	۷. حضور
۲۴	۸. با منتظران
۲۵	۹. الی النور
۲۶	۱۰. جامه دران
۲۷	۱۱. قهر
۲۸	۱۲. خبردار
۲۹	۱۳. ارادت
۳۰	۱۴. شهنامه ظهور

۳۳		۱۵. آستان بوسی
۳۴		۱۶. صاحب زیارات
۳۵		۱۷. جود و سخا
۳۶		۱۸. صبر و رضا
۳۷		۱۹. باب حوائج
۳۸		۲۰. تعلیم حکیمانه
۳۹		۲۱. مه باهر
۴۰		۲۲. صوت مناجات
۴۱		۲۳. عزای خاتم
۴۲		۲۴. تشنه مذبح
۴۳		۲۵. اربا اربا
۴۴		۲۶. یکه تن
۴۵		۲۷. خطبه آتشین
۴۶		۲۸. اربعین
۴۷		۲۹. ریحانه
۴۸		۳۰. ایلپا
۴۹		۳۱. نامه ناموس
۵۰		۳۲. احمد محمود
۵۱		بخش دوم: رباعیات (۳۳-۵۰)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ستایش شایسته حضرت یکتا، و کرنش و نیایش بر درگاهش
روا

درود و صلوات برازنده آخرین پیام‌رسان آسمانی، شجره پُر برگ و
بار رحمانی، که اسمای الهی در او خرم و شکوفا گردیده، و شاخسار
جان نازنینش از بام خائوس طبیعت فراتر رفته است.

هزاره و قرونی گذشت که قصه محمد و آل محمد (ص) همچنان
احسن القصص است؛ قصه آنانکه با اهل و عیال سر به تیغ اهریمنان
سپردند، اسارت‌ها کشیدند، زخم زبان‌ها و دشنام‌ها شنیدند، جام‌های
زهرآگین سرکشیدند، و جان‌های نازنین سپر ایمان مردم کردند تا
رسم راستی و درستی در تمدن بشری نهاده‌اند؛ و پیام یکتاپرستی
در امتداد زمان طنین افکن شود. (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ
شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا - فرقان، ۵۷)

از برکت ادراک همین حقایق است که ملل و اقشار و شعوب و
قبائل مختلف، به کردار و گفتار و زیارات و خیرات و موقوفات، نام
ایشان را زنده نگهداشته، و منقبت‌خوان و ذاکر فضائل و مقامات
ایشان‌اند. حق همیشه پابرجا و باطل همیشه رفتنی است؛ گیرم که
ظواهر دنیا چشم یکی را پُر و دل دیگری را کور کرده باشد، یا خوردن
لقمه شبهه‌ناک عده‌ای را از فهم قانون ساده حیات محروم نماید.

درمان این قبیل دردها «تفکر و تأمل» است که به «معرفت»
منزلت ایشان منتهی می‌گردد. معرفت درست، بدون شک شیفتگی و

«محبت» را به دنبال دارد؛ و آن نیز لاجرم شخص را به قبول جایگاه سزاوار ایشان یعنی «ولایت» مجاب می‌کند. ولایت اولیاءالله آغاز کلاس اول بندگی و «عبودیت» الله است.

(۱)

قصه عبودیت و ولایت را با سخنی از خاتم پیامبران (ص) می‌توان آغاز کرد که فرمود: من و علی(ع) پدران این اُمّتیم. از فرمایشات حضرت صادق (ع) نیز که تفسیر روشن از روایت مذکور باشد به این مضمون نقل است که: پیامبر (ص) را به این مناسبت «ابالقاسم» خوانده‌اند که پدر و پرورنده قسیم‌النار و الجنة (یعنی علی ع) است. مسلماً، فهم این بیانات گهربار به لحاظ زبان‌شناختی نیازمند آشنایی با زبان و ادبیات قرآنی نیز هست؛ آنجا که مثلاً از «آزر» عموی حضرت ابراهیم (ع) با واژه «ابیه» یاد می‌فرماید (انعام، ۷۴). بر اساس این‌ها و حقایق و حکمت‌هایی از این سنخ، می‌توان گفت که انسان، در مسیر کمال‌جویی و استکمال، نیازمند اتصال به دستگیری و راهنمایی «ولی» است که در ادب پارسی او را «پدر» و در برخی مکاتب و ملل و نحل «پدر روحانی» خوانده‌اند. و این نیاز تا هنگامی است که در مسیر صیروت و کمال خود پدر شود.

در مکتب حقایق، پیش‌ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

به هر حال، با قبول عقلانی و اعتقادی موضوع «کمال‌جویی موجودات» در عالم هستی، این سخن که نظام سلسله مراتبی (ولایی)

بر ظاهر و باطن عالم حاکم، و قوانین آن در حیات جاری و ساری است، سخنی مستحق تکرار و تذکار مستمر می‌باشد. بخصوص، ظهور پیامبران و پیشوایان، و بعد از آن نیز وجود مهتران و مرشدان و اقطاب و اکابر و پیران و پدران معنوی در تمام ملل و نحل، نمادی از جریان این سنت الهی در حیات بشری است.

در منظومه اعتقادی مذهب تشیع که ما مقتخر به پیروی از آن هستیم، سرمشق والای ره‌آشنایان و دستگیران، همان پیشوایان دوازده‌گانه‌اند که شیعه در طول ولایت الهیه به ایشان متمسک می‌شود. به طور مشخص، مصداق اتم این معنا، امام حیّ، قائم بر امور عالم امکان، حضرت ولی‌الله الاعظم مهدی موعود می‌باشد. منظور اصلی اشعار و ابیات حاضر نیز ابراز ارادت به آن مقام قدسی است.

البته، جایی که دست خالصان و خوبان خدا به ساحت آن وجود نازنین نمی‌رسد، اظهار ارادت و ادب چون مایی در دریای عشق شیعیان ایشان ناپیدا و ناپدید است. اما، هر کس به سهم خود تلاشی دارد که خود را در شعاع عنایات ایشان قرار دهد؛ و این بضاعت ناچیز حقیر برای قرار گرفتن در زمره خریداران یوسف است!

(۲)

در ایام کودکی ما که به اواخر نظام شاهنشاهی برمی‌گردد، تقریباً اکثریتی از مردمان شهر و روستا عزم به رهایی از قید سنت‌ها نموده، و کم‌کم به بی‌بند و باری‌های رایج واکسینه می‌شدند. در آن زمانه بدمستی که گاهی مومن سخره اهل ورق بود، فهم میان‌سالان از دیانت و مروت نیز اغلب از این فراتر نمی‌رفت که مثلاً درویش و

ژنده پوش را بهتر است به کسی از جنس خودش حواله داد؛ مثلاً به فلان همسایه بی‌آزار و پرهیزکار، اهل نماز و روزه، و ...

در چنان روزگاری، مرحوم پدرم (روحش شاد) بی‌اعتنا به اهل غفلت، خود را ملتزم به صدق و سکوت ساخته، و مسیر تقوا و دیانت در پیش گرفته بود. بعلاوه، اکرام درویش و مستحق را بدون تظاهر فضیلت می‌شمرد. دأب ایشان بود که رهگذرانی به‌ظاهر فقیر و غریب را- مثلاً آنهایی که شبی در مسجد یا متروکه‌های محل بیتوته می‌کردند- به منزل دعوت نماید؛ و ضمن پذیرایی و خدمت، ساعاتی از شب را با ایشان در خصوص آداب دین و قصص انبیا و اولیاء و گفتگو داشته باشد. این حکایت یکی و دو بار و چندبار نبود. حتی مواردی چند را به یاد دارم که در راه مانده‌ای هفته‌هایی از ایام سرد زمستان را در گوشه‌ای از منزل ما به آخر رسانده باشد.

خدا را سپاس، از میان آن بندگان ناشناخته و مهمانان گمنام که گویی به تأسی از قصه ابراهیم (ع) اطعام و اکرام می‌شدند، آحادی از اهل کرامات نیز پیدا شد که بالاخره پرده از چهره برگرفته و آشنای همیشگی مرحوم پدر گردیدند. به همین جهت، هر از چندگاهی در همان هیئت فقرا پیدایشان می‌شد، و مکرراً توفیق خدمت به ایشان حاصل شد. از جمله آن مردان خدا، کسی بود که ۱۴ سال قبل از انقلاب اسلامی، بشارت سرنگونی نظام سلطنت را به مرحوم پدر داده بود؛ و مسلماً در آن زمان چنین خبری باید در حالت خوف و رجا و با اشاره و ایما برای اهلش نقل می‌شد.

به هر حال، آن جویندگان حقیقت و صراط مستقیم، همگی متصل به یک سرچشمه معرفت، قاصد یک پیام، متوسل به یک قوم و قبیلت، و مسافر یک طریقت بودند: التزام به کتاب الله و محبت و موالات

خاندان پیامبر (ص). قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (حم، ۲۲)

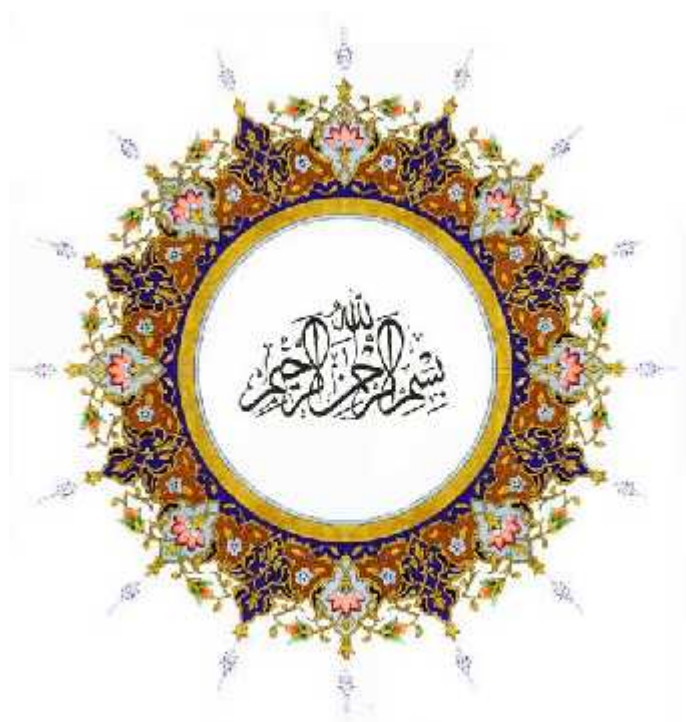
البته، نیازی به اشاره و تأکید ندارد که بنده را از فضل مرحوم پدر حاصلی نیست. اما، بی‌اعتنایی ایشان به داعیه‌داران زر و زور، و در عوض احترام و تعظیمش به ابدال و اولیاءالله، خاطره‌ای است که هرگز از ذهن ما زدوده نمی‌شود. بلکه از رهگذر ایام، ارزش این تعلیمات بی‌قلم و دفتر بیشتر و بیشتر نیز آشکار می‌گردد.

با این مقدمات، انگیزه انتشار دفتر شعر حاضر نیز روشن‌تر می‌گردد. در وهله اول، سرودن آن به نیت شادی روح مرحوم پدر و شیفتگی وصف‌ناپذیرش به شجره طیبه محمد و آل محمد (ص) است. در وهله بعد، به شکرانه برخی عنایات الهی از رهگذر ارادت ما به آن بزرگواران است که نعماتی را از غیب به رؤیا و از رؤیا به واقعیت درآورد. قسمت اول این مجموعه اشعار، شامل غزلیاتی در ابراز ارادت به چهارده ستاره آسمان ولایت حضرات معصومین صلوات‌الله علیهم به ویژه حضرت صاحب امر (عج) است. قسمت دوم نیز شامل تعدادی رباعی با همین مضامین است.

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق
بدرقه رخت شود، همت شحنه نجف

در پایان، از برادر عزیزم جناب آقای مهندس علی اصغر رهامی که زمینه انتشار این دفتر را فراهم آوردند، بی‌نهایت سپاسگزارم.

منصور متین - پاییز ۱۳۹۵

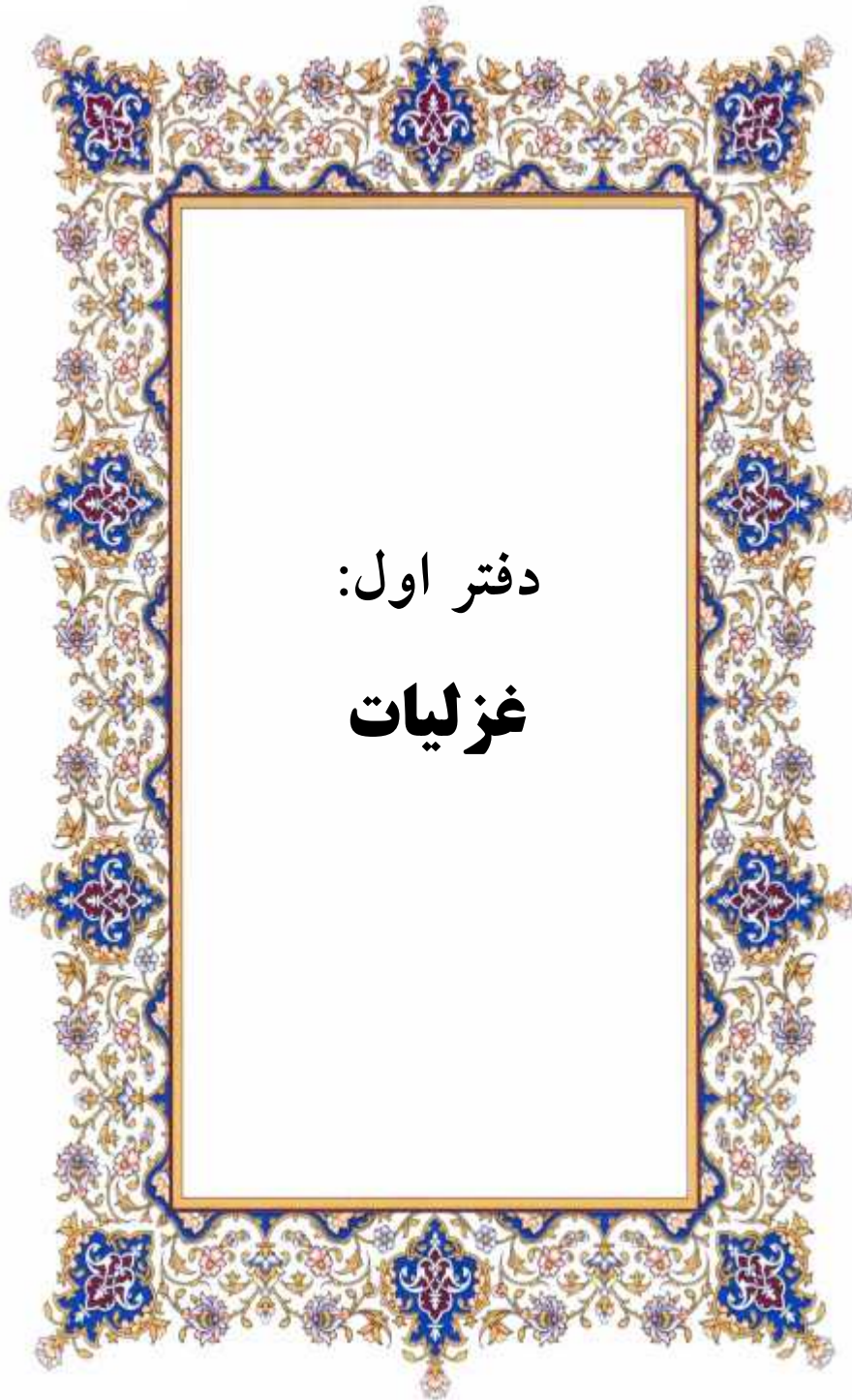


رهروان

ما رهرو محمد (ص) و آل محمدیم
یاربّ چنین شمار خود گر نیک و گر بدیم
ما را علی و فاطمه (س) صفا و مروه‌اند
تقصیر کرده، همچنان در رفت و آمدیم
تا خلق روزگار در آفاقِ انفس‌اند
ما حاجیان در طواف اهل گنبدیم
صدقه شباب جنت از اهل عطا رواست
بر ما، که ما از هَلْ آتی مسعود سرمدیم
سرها چو ایشان در طریق کعبه داده‌اند
با هر سری چون راهبان دیر و معبدیم
در کُهِفِ خاندان، خلائق جمله دعوت‌اند
کمتر نه از یاران غار و کَلْبِ احمدیم
گُردان نامی چون یساول گرد خیمه‌اند
زانوی سرسپردگی بر دستگه زدیم
هرکس به رتبتی بر این درگه که پیر ما
درس ولایت گوید و ما طفل ابجدیم

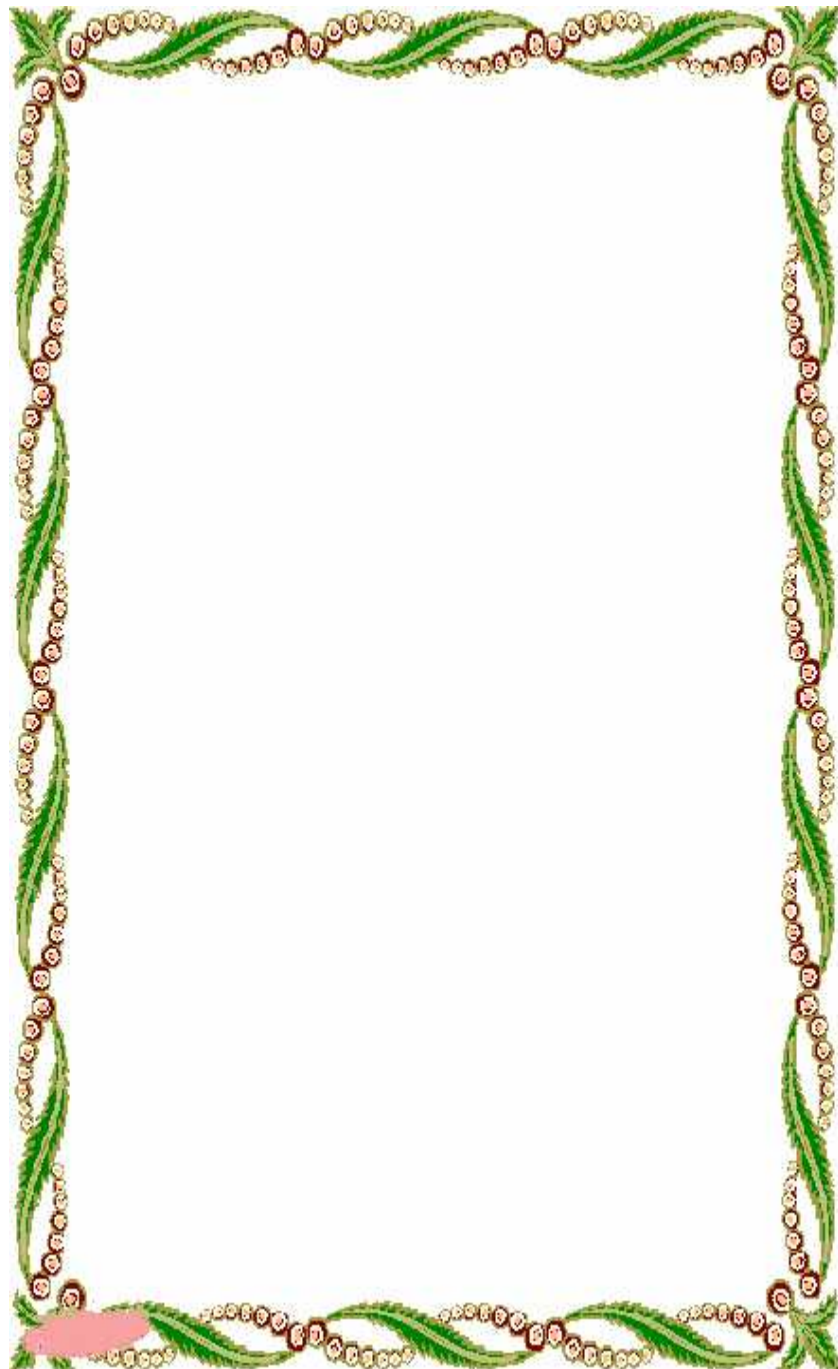
محتاج دعا

از شیعهٔ اولاد علی و آل عبا
دلباخته‌ای از نجف و سبزه قبا
صد نامه اگر نامه نویسان بنویسند
ما را نشمارند که از اهل ولاییم
جز این قَدَرَم جرأت گفتن ننماید
در قافله‌ای زائرِ بی‌توشه و جاییم
عمری به توسل گذرانیم که شاید
با گوشهٔ چشمی گره دل بگشاییم
هر بدرقه‌گر ملتمس یاد و دعا بود
ای کاش بدانند که محتاج دعاییم
با روی ریاکار و تهیدست به درگاه
اندر صف طولانی سیل فقراییم
از قطع منازل نرسیدیم به مقصود
زین قطعهٔ منصور ، بدانند کجاییم
بیرون ز عدد خیل ثناگوی ادیبان
امید که ما گوی از ایشان برماییم



دفتر اول:

غزلیات



(۱) قدمگاه

پای این قله که گویند قدمگاهی هست
 نیز گلدسته و گنبد به سر چاهی هست
 همه مرغان سحر، ناله و هوهو دارند
 روی هر لاله ز شبنم اثر آهی هست
 عکس دردی بکشیدم که به چاه اندازم
 نیز دیدم به درون دایره ماهی هست
 تخت و تاج است بدین پهنه بیابان ایدل
 چو درآیند رعایا، تو بدان شاهی هست
 همه محشور در این کار قیامت، حیران
 خود مپندار که منصور پَر کاهی هست



غزلیات (۱-۳۲)



(۲) انتظار

آن ماه تابانی که می‌بینی نهان شود
 رخ برگشاید باز از ابر و عیان شود
 درمانده را گفتا در امید بسته نیست
 پی‌رو اگر گردد، پی‌پایی روان شود
 اندر بیابان‌ها کِشد بار گران عشق
 با راهیان کعبه در امن و امان شود
 گر جمعه‌هایی بگذرانند، رسم انتظار
 بر او حواله جام‌جم از بی‌کران شود
 شاید تو خود فتاده رنجور دیده‌ای
 روز دگر، در منزلت شاه جهان شود
 یارب اگر از عمر باقی ماند و دوام
 تا یوسف زهرا عزیز حکمران شود
 در مدح او شهنامه‌ای منصور آورد
 کز شاعران درگه و درباریان شود

در ستایش امام منصور (عج)

(۳) صف آرایی

نبُود حیرتم از خلق سماوات و اِیل
 چو مقامات شیاطین به درآیند چِگِل
 همه ذریهٔ باطل به تکاپو بینم
 کشتی ما فقرا را که نشانند به گِل
 بی‌حیا، لقمهٔ ناپاک و حرامین پیشه
 یله در شهر و بیابان حیوانات بهِل
 حسد و آز و تکبر به صف آرایی شد
 که قوای ملکوتی بتوان کرد فِشِل
 به چه ذنبِ قُتِلَتْ لشگر خوبان خدا
 صاحبانِ دلِ پرنورتر از ماه و سُهل
 هرگز انوار الهیه نگردهد خاموش
 سر ابرار به‌دار است و ستارات خجِل
 حضرت حجت ما را همگی منتظرند
 عین منصور که ابیات سراپیده ز دل



غزلیات (۱-۳۲)



(۴) شوق ترانه

نسیمی آیدم از بیکرانه
 که در سر پرورد شوق ترانه
 گمانم می‌وزد بر زلف دلبر
 که شاعر گشته ام ناباورانه
 سراییم آن چنان ابر بهاری
 دل‌انگیز و لطیف و نوبرانه
 حساب بحر و اوزانم بپرسی
 گهی عرفانی‌ام، گه دلبرانه
 چو بلبل در غزلخوان گلستان
 به هر شاخی نشینم خودسرانه
 بگو، بشنو ز منصور ای پرستو
 حدیث و حکمت پیغمبرانه
 که از نامردمان هجرت نماید
 نه از دریا و آفاق و کرانه

در ستایش امام منصور (عج)

(۵) شور آتشین

خداوندا، به شوری آتشینم
بیاید، روی ماهش را ببینم
چه یاد دلنوازش برده از یاد
مراعات حدود عقل و دینم
ز نام او شنیدن کام گردد
به شیرینی شهد و انگبینم
به فروردین و انگشترنگاران
چو القابش نگارم بر نگینم
دد و دیوم گریزانند و دانند
که دیگر ایمن از کید متینم
چه باک از رهنانِ کاروانان
هزاران گر نشیند در کمینم
به یمن وعده‌های آسمانی
بیا بر چشمه علم‌الیقینم
قسم بر جان منصور انالحق
چنینم، تا نگویم به ز اینم



غزلیات (۱-۳۲)



(۶) تنهایی

حیف‌دانم صنمی چون تو بدان رعنائی
روی آورده به تنهایی و در تنهایی
گرد هر معبد و گلدسته و ناقوس اینجا
همه جمع‌اند بدان وعده که رخ بنمایی
جشن میلاد تو نوروز جهان و هر سال
فطر و قربان به تجافی که تو کی میایی
چشمه چشم یتیمان و غلامان رقاصان
به سر آیند به پابوسی و بس غوغایی
تخت‌گردان تو شاهان و همی آموزند
رسم آزادگی و داد و جهان‌آرایی
هفت اقلیم اگر سالک سرگردان گشت
مانده از قافله نور و ز ره پیمایی
طرفی از قافیه سازی چو نبندد منصور
چه حکایت کند و از چه قلم فرسایی ؟

در ستایش امام منصور (عج)

(۷) حضور

آفتابی، بامدادان دل ز ساحل برده‌ای
 موپه‌های ماهیان از سینه گِل برده‌ای
 صخره خفتیده از پژواک‌های شامگه
 نیز بلبل از هوای دشت غافل برده‌ای
 آتشی در آب و خاک ما نهاده عین باد
 خود غبار از قصه دیرینه زائل برده‌ای
 برگ‌های غصه و بیخ امید و آرزو
 از دل حق‌یاوران و اهل باطل برده‌ای
 کثرتی در حضرتت آماده بینم، اختیار
 از کف پادار و بی‌پایان کاهل برده‌ای
 ذره مثقالی از آن گنج عزت خواستم
 تا نگویندم که آیا هیچ حاصل برده‌ای
 از رسولی آیتی، یا هاتفی دارد ندا
 که نشانی از حضور پیر کامل برده‌ای
 رشته دار است منصورا زبان‌دانی تو
 واگذاری و بیایی ره به منزل برده‌ای



غزلیات (۱-۳۲)



(۸) با منتظران

سلطان السلاطین و گرام است
طاووس بهشت خوشخرام است
بین الحرمین و انتظارش
چون جمعه مسجدالحرام است
عالم به چراغانی و مردم
بر وعده دولت کرام است
از میکده مستانه برون شد
منصور ، دگر باده حرام است
با منتظران نشست و خواند
این قطعه که رسم احترام است

در ستایش امام منصور (عج)

(۹) الی النور

ظلماتیم و الی النور به دیدار توایم
به متاعی که نداریم خریدار توایم
نکشد پشت‌زمین بار تو، همراه فلک
به تماشاگری گردش و رفتار توایم
این‌که گفتند که از پرده درآید روزی
قصه بودست همه شاهد اظهار توایم
اگر ت رعیت دانا به در خیمه شتافت
گرد ارباب سرا حرّ خطاکار توایم
تو بفرمای که یکبار به خاکت افتیم
من و منصور الی صور هوادار توایم



(۱۰) جامه دران

اسرارِ گران تو می شناسی
آن سوی بران تو می شناسی
موسای جلو دار زمانه
دریا و کران تو می شناسی
آب و گل آدمی چه بهتر
از کوزه گران تو می شناسی
عقل از دل دیوانه برنجید
دل پاک تران تو می شناسی
از پای شکسته سر به زیرم
خیرانه سران تو می شناسی
هر غصه به آواز درآرم
در جامه دران تو می شناسی
منصور، چرا قصه سراید؟
بی بال و پران تو می شناسی

در ستایش امام منصور (عج)

(۱۱) قهر

از مهر خدا که بهر داری
با اهل وفا چه قهر داری؟
دریای محبتی و گویند
از شیر وعسل که نه داری
از علم پیمبران به میراث
اکسیر و شفای زهر داری
بس خاطره ای حکیم تنها
در خاطر اهل شهر داری
فرماندهی جان و جهان را
با سلطنتی به دهر داری
هر نامه به عارفان فرستند
امضای قلم به ظهر داری
منصور! ز یار ما چه دانی؟
جز آنکه ریای جهر داری



غزلیات (۱-۳۲)



(۱۲) خبردار

ای چراغ دل خوبان گرفتار شده
دل ما شبزدگان صحنه انکار شده
چشم در چشم نبینند اگر وقت سحر
دیدگان، از گنه دیده ما تار شده
عافیت قدر ندانیم در این هول و ولا
آن که اکسیر چنین روزی بیمار شده
بی نمازانه شنیدیم چو پیمان فضول
کاشکی حيله گری کرده و عیار شده
شاید این حادثه ها فار تنور دگرست
نوح بر کشتی تو گشته و نجار شده
ابن مصباح هدایا، رخ ماهت نگرفت
همه خلق الی النور من النار شده
همگی باخبر اندر صف اول به قیام
وای منصور! چرا دیر خبردار شده؟

در ستایش امام منصور (عج)

(۱۳) ارادت

نازینا، شادمانی‌ها به توست
 مهربانی، مهربانی‌ها به توست
 چشم مرهم‌ها و درمان طیب
 با زبان بی‌زبانی‌ها به توست
 ابر و باران و نسیم و نوبهار
 نوشدن تا جاودانی‌ها به توست
 کار عدل و داد و نیکی‌گستری
 در نگاه آسمانی‌ها به توست
 بی‌تو دنیا نابسامان می‌شود
 روزگار و زندگانی‌ها به توست
 آنچه برگ و بار تلخی آورد
 خارزارِ بدگمانی‌ها به توست
 شعر منصور از ارادت شمه‌ای
 از میان بی‌نشانی‌ها به توست



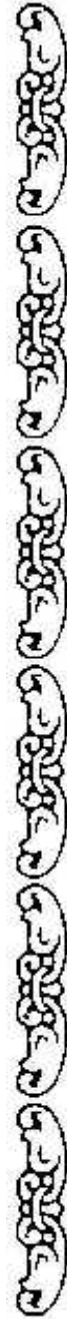
غزلیات (۱-۳۲)



(۱۴) شه‌نامه ظهور

بشکسته سرافرازم، چون شاعر دربارم
 بر سلطنت نازم، چون شاعر دربارم
 هر بیت ثناگویان، اَلْحَمْدُ در آن بینم
 در پرده تو سازم، چون شاعر دربارم
 هر آه سحرگاهی از سینه به نای آید
 با ذکر تو بنوازم، چون شاعر دربارم
 در پهنه مُلک تو، بر اسب خیال خود
 با خیل مُلک تازم، چون شاعر دربارم
 در خویش چرا مانم، تا موعد بویحیی
 جانی به تو دربارم، چون شاعر دربارم
 در برزخ تنهایی، تا روز قیامت هم
 با یاد تو دمسازم، چون شاعر دربارم
 گر مسخ نمایندم، مرغی شوم و آیم
 تا بشنوی آوازم، چون شاعر دربارم
 این یاهو سرائی ها، شاهاتو بیخشایی
 مختال به پروازم، چون شاعر دربارم
 گر دیر جواب آید، منصور انالحق را
 شه‌نامه بپردازم، چون شاعر دربارم

در ستایش امام منصور (عج)



غزلیات (۱-۳۲)





در ستایش امام منصور (عج)



(۱۵) آستان بوسی

آستانبوس توأم جانا امام عسگری
 رازدار شهر حکمت، باب علم حیدری
 ماترک از خاندان جفر جامع برده‌ای
 یازده سرّ و الف تا یای عالم ازبری
 بر نماز افزوده‌ای اسرار توحید و ولا
 اربعین و تربت و بسم الله و انگشتی
 دژ دشمن با تو گردد تا ابد زائرسرا
 واگذاری نانجیبان را به روز داوری
 کار دونان تیر افکندن بود بر آفتاب
 آفتاب عالم افروز سپهر سروری
 تاجدار تاجداران با تو آید در ظهور
 عالمش در انتظار و می نماید دلبری
 در فراق آتشینش، بر در سرداب‌ها
 دیده منصور دارد صنعت در پروری



غزلیات (۱-۳۲)



(۱۶) صاحب زیارات

سلام ای پیشوای ذی‌الاشارات
 امام هادی و صاحب زیارات
 به سُرِّ مَنْ رَأَى بِرِ تَخْتِ عَزَّتْ
 حکیم و حاکم روشن عبارات
 سلاطین عرب در خاک رفتند
 مذلت شد چنان ملک و امارات
 بماند نام تو ، هرچند ایشان
 بُرد ایمان مردم را به غارات
 بسی افسوس کز ترتیل قرآن
 یزیدُ الظَّالِمینَ الاَّ خسارات
 اگر جبل متین قومی شناسد
 نشاید این همه رنج و مرارات
 دعایی کُنْ هِنَارِسْ تا بیاید
 به دل جویی خوبان و خیارات
 الهی پیش پایش جان منصور
 شود قربانی و جیش لثارات

در ستایش امام منصور (عج)

(۱۷) جود و سخا

ای شاه جوانبخت که بر تخت رضایی
جوّاد تویی که آینه جود خدایی
جود و الف قامت یاری و به ابجد
هم تا عدد چهاردهم راه نمایی
در طرفه عینی ز مدینه به خراسان
خود آمده‌ای سر ولایت بنمایی
در سلسله و سلطنت آل محمد (ص)
بر تخت نهم، دادرس شاه و گدایی
گنجینه شاهان نه به چشم و نظر آید
حالی که تو اندر دو جهان سگه‌روایی
ناکرده ایشان چه ستاییم و چه گوئیم
آنجا که تو بی‌مدح و ثنا کارگشایی
اوصاف تو گفتند ادیبانه هزاران
منصور نیفزوده بر آن حرف و هجایی



غزلیات (۱-۳۲)



(۱۸) صبر و رضا

ای شاه خراسانی و ایران به فدایت
در کام بلایا شده با صبر و رضایت
چون مدعی رهروی راه تو هستیم
ما دم نزنیم نیز ، مگر نزد خدایت
هرساله که آن قصه جانسوز بگویند
از پیر و جوان در سیه و شال عزایت
ای اختر رخشان به ابد بهر خلاق
بر سنت پیغمبر و اجداد هدایت
شاید که بنوشند همه، شیعه و سنی
از شربت شیرین و لب جام ولایت
آهوی گریزنده و صیاد و پلنگان
اندر کنف و ملتزم صلح و صفایت
صدسال اگر شعر و دواوین بسرایم
آنی نسرایم که سزد هدیه به پایت
آن روز که حضرت به ملاقات بیاید
منصور به پابوسی او گشته سقایت

در ستایش امام منصور (عج)

(۱۹) باب حوائج

ای کاظم غیظی و غضبها به تو آمد
از مردم ناراست ، عجبها به تو آمد
از جور و جفاهای سفرنامه سجاد
از کوفه و تا شام و حلبها، به تو آمد
از حقد ابوجهل و یکی هند جگرخوار
و از کرده حماله خطبها به تو آمد
شهزادهای و آن غل و زنجیر اسارت
از دولت بی اصل و نسبها به تو آمد
چون قدر فضیلت شناسند و نجابت
بیداد و چنان رنج و تعبها به تو آمد
موسیقی حُزنت بود آیات الهی
خود نعمتی از اهل طربها به تو آمد
هر گوشه زندان تو شد غار حرایی
جبریل امین نیمه شبها به تو آمد
منصور چو بشنیده تویی باب حوائج
بشتافته، بی رسم و ادبها به تو آمد



غزلیات (۱-۳۲)



(۲۰) تعلیم حکیمانه

ای معدن معنا و علوم تو ذخائر
دانشکده آل محمد (ص) به تو دائر
با در گهر بار تو از عالم توحید
تعلیم حکیمانه شد افلاک و دوائر
شیرینه افاضات که از شاخه طوبی
بر شاخه شتی نرود سالک سائر
با نقل احادیث تو از بای بصیرت
بینا شده کوران و بسی اهل بصائر
از عِزّه لِلّهِ وَرَسُول است که دائم
خلقی به سراپرده اجداد تو زائر
دانا به رگ و ریشه و انساب ننازد
تا جدّ تو شد مهتر اقوام و عشائر
هر بنده که در مکتب قرآن تو آمد
زنجیر بُریدست چو پروانه شفائر
منصور انالحق که خود اسرار بداند
امید شفاعت بُودش تُبْلَى السَّرَائِر

در ستایش امام منصور (عج)

(۲۱) مَه بَاهِر

تعظیم و ادب آمدم، ای حضرت باقر
 بر درگه تو، اسوهٔ اعیان و اکابر
 ای پنجم شاهان ولایت که به نزد
 مامورِ سلامی ز پیمبر شده جابر
 ابریشم و زربفت بهشتی تو بیوشی
 ز آن دانش توحید که جویند مفاخر
 کی مادر گیتی دگر آرد چو تو هرگز
 صاحب نسبی از حسنین و ز نوادر
 از کربلا خاطره داری و فراتش
 ای در سبدِ نیل بلا، طفلِ تو حاضر
 فرمود رسول: آمده نام تو به تورات
 موسای شکافندهٔ علم و مه باهر
 هر گفتهٔ ممهور به مهر تو، گهربار
 و از بحر معانی به در آورده جواهر
 هر تیر که در مجلس هُشام فکندی
 شمشیر علی بود بر آن طاغی فاجر
 تا صور سرافیل بر احوال نمازی
 سجاده کفن کرده، نشانت به ظواهر
 منصور نشد در صف تعظیم سرایان
 جز با نظر لطف تو و حضرت قادر



غزلیات (۱-۳۲)



(۲۲) صوت مناجات

قربان تو سجّادم و ذریّه نورت
و آباء همه طاهر و اطهار و طهورت
بویی نبرد زان بر و باغات بهشتی
آنکو ز صحیفه نچشد عطر عطورت
از صوت مناجات تو سرمستی داوود
و از سلسله اذکار و مزامیر و زبورت
چون ابن حنفیه ندانست ولایت
از کعبه بیاموخت و آمد به حضورت
تا در غم آن قافله اهل بلایی
از عالم خاکی نشود سنگ صبورت
شمشیر که از آن یزید است، امانت
شاید بسپارد به تو از خُلق غفورت
منکر نشود، شُکرِ خدا، نور امامت
جز احمق گمراه‌ترین، دشمنِ کورت
از روز ازل کآن گِل مردم بسرشتند
منصور به تعظیمِ اِلٰی نفخه صورت
از جانب ما نیز بفرمای به مهدی (عج)
شاه، همگان منتظر فتح و ظهورت

در ستایش امام منصور (عج)

(۲۳) عزای خاتم

چارده قرن محرم به عزای تو نشست
همه اهل دو عالم به عزای تو نشست
ابر و بادند سیه پوش و به شیون تُندر
اشک ریزانِ نمانم به عزای تو نشست
سحرِ شامِ غریبانه، گل آن قصه شنید
بر لب قطره شبنم به عزای تو نشست
به در خیمه نیامد اگر ت آب فرات
پرده کعبه و زمزم به عزای تو نشست
نه که آبا و موالید و فلک در سوگ اند
رازدانانه ملک هم به عزای تو نشست
داغ هابیل دگر از دل حوّا برخاست
همره حضرت آدم به عزای تو نشست
نوح و موسی و مسیحا و ابا اسماعیل
زار در محضر خاتم به عزای تو نشست
هیچ کس توبه نیفتاد قبولش، الاّ
به تباکی و به ماتم به عزای تو نشست
مویه و مرثیه در شأن تو منصور نگفت
غم افزوده بر غم، به عزای تو نشست



غزلیات (۱-۳۲)



(۲۴) تشنهٔ مذبوح

ای طفلک و ای نازنین قربان کربلا
زیباترین آیاتی از قرآن کربلا
تنها نه اندر شرح احوال تو عاجزم
ثقلین و عالم تا ابد حیران کربلا
خود دادخواهی نامهٔ خونین نوشته‌ای
ای افسر شش ماههٔ گردان کربلا
نورسته، بی‌تاتی ره صدساله رفته‌ای
گشتی نگین حلقهٔ رندان کربلا
ناآمده، بر مُلک دنیا چشم بسته‌ای
از کار قابیل و چنان گرگان کربلا
تیروکمان آن شقی نفرین همی کند
همدستی زهتاب با شیطان کربلا
گویا فرات از شرم اندر خاک می‌رود
کابی نشد بر آتش سوزان کربلا
تا مردم چشمم بشوید روسیاهی‌اش
شد اشک باران بر سر یاران کربلا
یارب به حق تشنهٔ مذبوح بی‌زبان
منصور داری بر سر پیمان کربلا

در ستایش امام منصور (عج)

(۲۵) ارباً اربا

قومِ عربِ هنگامه‌ای دیگر نموده‌اند
 اربا و اربا سورة وانحر نموده‌اند
 طرفی نبسته از قتال طفلِ شیرخوار
 سبط و شبیه مصطفیٰ پرپر نموده‌اند
 یک پاره بر مرکب فتاد از پیکر نبی
 در سینه و پهلوی او خنجر نموده‌اند
 آن کعب احبار و یهودا شادمانه بین
 آری ، تقاص از فاتح خیبر نموده‌اند
 قربانی شام و حجاز و کوفه و عراق
 آل علی ، از اکبر و اصغر نموده‌اند
 آتش نصییش باد از آباد مُلک ری
 حور و مَلک خاک عزا برسر نموده‌اند
 جَنّات تجّری در عذاب و سوز نینوا
 خونین چرا اینان دلِ کوثر نموده‌اند
 نامردمانه بر ذوی‌القربی چنین برفت
 بد کار و کارستان خود آخر نموده‌اند
 تسکین غم، سرنوحهٔ منصور بی‌نوا
 پیرِ غلامان حسین (ع) از بر نموده‌اند



غزلیات (۱-۳۲)



(۲۶) یکه‌تن

دیده‌ای با رایت سبز و کُله‌خودِ عیان
دیده‌ای بر گردهٔ اسبی، یکی شیرِ ژیان؟
دیده‌ای شه‌زادهٔ نام‌آوری، مَشک تهی
نالۀ خشکیده لبِ طفلانِ با اشک روان
دیده‌ای دست دعاگویان به سوی ابرها
ضجه‌های کودکان و مادران تا آسمان
دیده‌ای در آبراهی، یکه‌تن، آزاده‌ای
در حصار نیزه‌های صفِ صفِ نامردمان
دیده‌ای هرگز چنان بیداد یا رسمِ ستم
حملهٔ لشکر به لشکر، با هجوم بی‌امان
دیده‌ای از قهرمانی حالتِ اَمَنُ یُجیب
مَشکِ آبی را گرفتن در میان بازوان
دیده‌ام باران بگرید بر چنین افسانه‌ها
از دلِ خونین نیاید شرحِ آنم بر لبان
انکسارِ ظَهر و هَلْ مِنْ ناصِرِ ظَهرِ دَهم
تاب نارد هیچ دل، دیگر نیفزایم بر آن

در ستایش امام منصور (عج)

(۲۷) خطبه آتشین

افتادن آن دل‌آوران را دیدی
 پرپر شدن برادران را دیدی
 بستند به طفلان تو دریای فرات
 امواج بلای بیکران را دیدی
 چون مقنعه آل عبا می بُردند
 انصار و بسی مهاجران را دیدی
 از کوفه به شام با چنان قوم پلید
 ناموس همه پیمبران را دیدی
 هرچند نصارا صدقاتی دادند
 هتاک و لعن منکران را دیدی
 آن روز که فرعون اناالله می گفت
 همدستی قوم ساحران را دیدی
 با شاخه طوبای نبوت در تشت
 گستاخی چوب خیزران را دیدی
 هرخطبه آتشین که سرمی دادی
 سقایی جام شوکران را دیدی
 ای جان محمد، ای عزیز زهرا
 بیداد سکوت حاضران را دیدی
 ای دختر نان و نمک پاک علی
 چون سفره عیش کافران را دیدی؟



غزلیات (۱-۳۲)



(۲۸) اربعین

اربعین گشت، عزا را نبود پایانی
 نه قرونی و هزاران و نه هر دورانی
 کوس ناموس تو بر کنگره عرش زند
 شام تا مصر و حجاز و نجف و ایرانی
 ابن و آبای فلک را چه گواهی باشد
 که نزاییده ز هر حرمله فرزندی
 ای خوشا رهزن راه همه خوبان باشی
 که ز احرار شود حر چنان حیرانی
 سپر و تیغ زند بوسه به دست ارباب
 آه و افسوس به کمتر ز چنین رندانی
 طرفین است، نیابی به میان معرکه‌ها
 بین این حاربکم سالمکم، میدانی
 خوشه گندم قایل ندارد سودی
 بارالها، برسان بهتر از آن قربانی
 دگران سر بنهادند، چه دارد منصور
 به زبان گر نسراید، طلب غفرانی

در ستایش امام منصور (عج)

(۲۹) عطر مطهر

روز میلاد و چراغانی جشن حسن است
 آسمان چشم به راه شه شیرین دهن است
 شب نه مهتاب بختید، نه پروین، امروز
 نوبت ولولۀ بلبل و گل در چمن است
 گل خورشید به گلدسته باران رقصان
 نیز رنگینه کمان گنبد دشت و دمن است
 بوی عطری اگر ت آمد و از خود رستی
 عطر ریحانۀ زهرا (س) و مطهر بدن است
 پر شادی زن و بر شاخۀ طویی بنشین
 چو کبوتر که هوایی بهشت عدن است
 همه در خدمت اویند و به خود می گویم
 که دگر نغمه نپرداز، نه وقت سخن است
 شادم و خرم و خندانم و مشعوف بسی
 وقتی از دور ببینم همه عالم چو من است
 بی سراپای و گدایی که درآورد به بزم؟
 مگر از لطف خداوندی آن ذوالمنن است
 یارب این شمه که منصور برآورده ز جان
 به پیمبر برسانش، ز اویس قرن است



غزلیات (۱-۳۲)



(۳۰) ایلیا

شاه عدل و زهد بی روی و ریا
پادشاهان را از او فرّ و کیا
جانشین آخرین پیغام بر
نام ایشان در عداد انبیا
صاحب تورات و انجیل و زبور
گه علی می خواندش گه ایلیا
گبر دانا گویدش پیر مغان
صوفی و درویش سر اولیا
خرقه داران از پی او می روند
فرقه سادات معنا را نیا
سر به چاه رازدانی می برد
تا خداوندش بخواند که بیا
فضل و دین و دانش و آزادگی
نیست منکر غیر قوم اشقیا
بر لب منصور ناید به از این
یا علی و یا علی و عالیا

در ستایش امام منصور (عج)

(۳۱) نامه ناموسی

ای نام تو بر نامه ناموس پرستان
ای رازِ زبانزد شده در حلقهٔ مستان
مهریه و کابین همه تا زر سیم است
از آب حیات آن تو و دانش هستان
اهل سحر از روح و ریاحینه شنیدند
آن نام تلاوت که کند بلبل دستان
با بال کبودینه که داری چو کبوتر
پهلوی گرفتی تو از آن تیرهٔ پستان
از حضرت حجت نه اجازت که سراید
هر نوحه سرا آخر این قصه و دستان
پیرامن آن خیمه که شمشیر زنان اند
بس شاخهٔ پُربار به طوبای تو رستان
امید کزین قطعه مزار و دل منصور
در شامِ غریبانه شود نور و گلستان



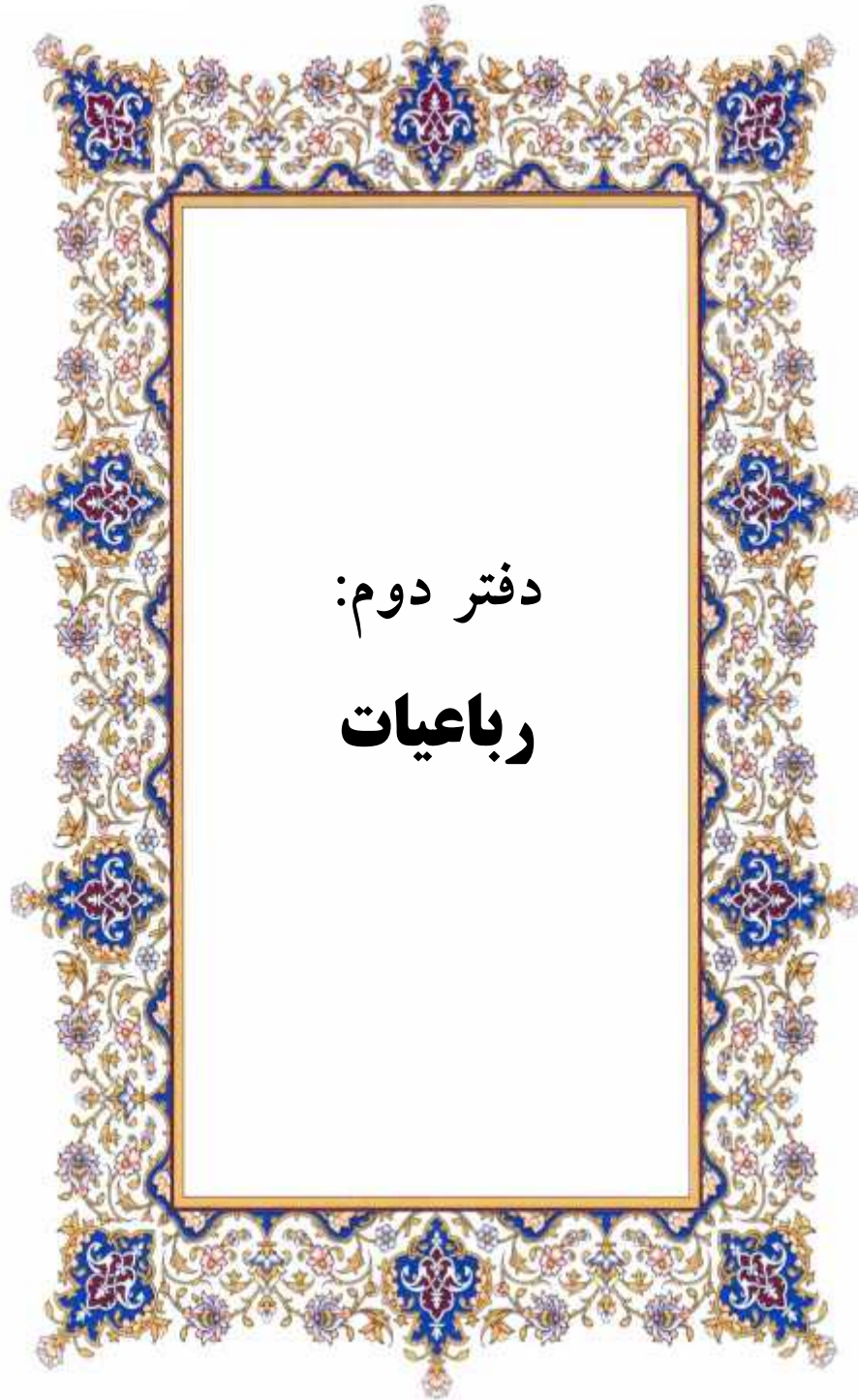
غزلیات (۱-۳۲)

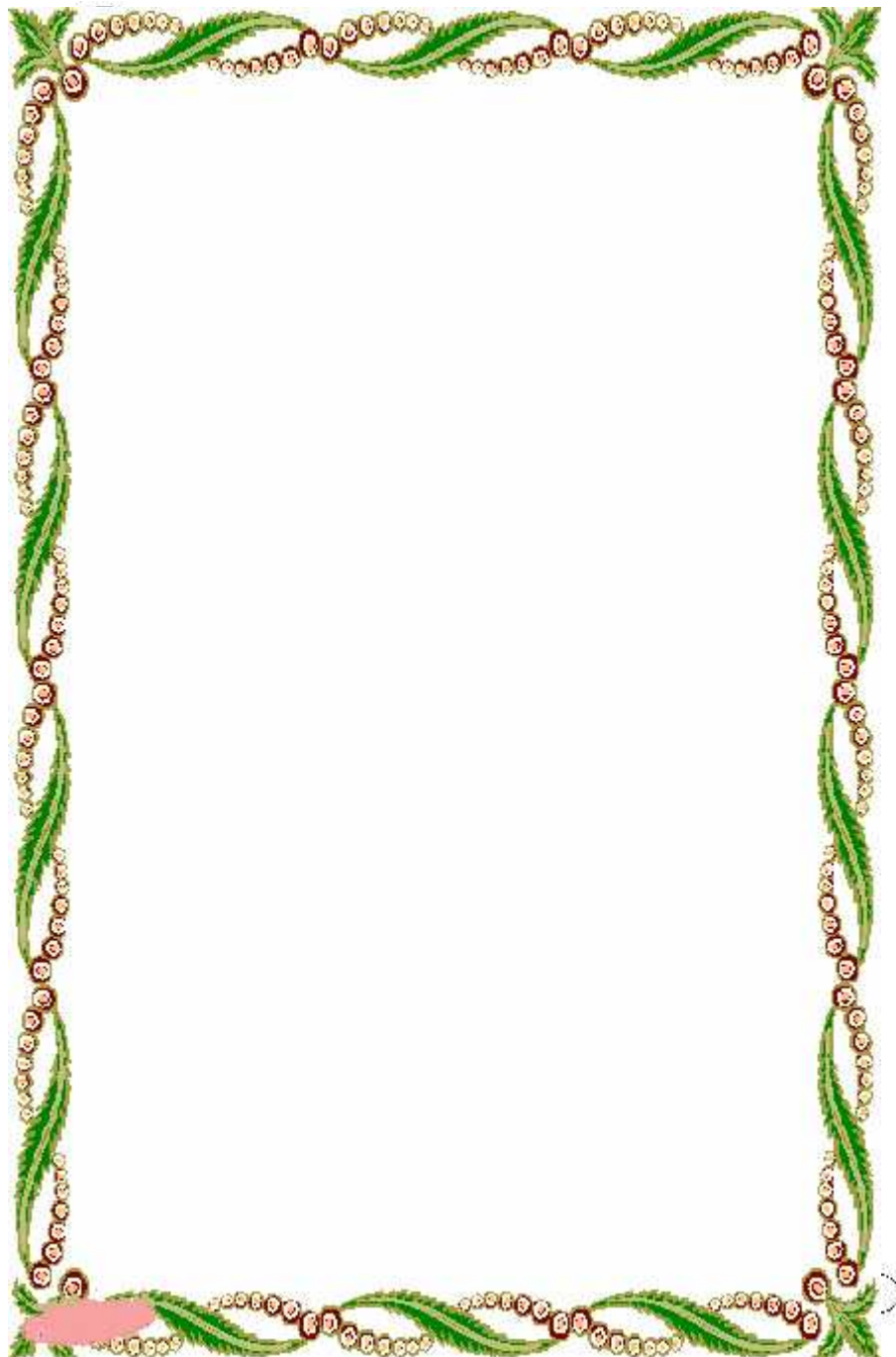


(۳۲) احمد محمود

بندهٔ سلطان داد و جود باش
 در کمال بندگی خوشنود باش
 رازها در کام مستان می‌نهد
 رازدار هرچه باد و بود باش
 عطر و مه‌ری می‌تراود آفتاب
 از شمیم عنبرین و عود باش
 میهمان بزم عالم یک شبی
 خود بیا آتشکده بی‌دود باش
 رسم هیزم را که ابراهیم‌ها
 اندر او برد و سلام آسود باش
 آنچه در انجیل عیسا گفته‌اند
 یا کلیم از آسمان بشنود باش
 روزگار و زندگی آخر شود
 برحذر از کار عاد و هود باش
 این بیابان‌ها به ترکستان برَد
 رو به دریا در مسیر رود باش
 این همه آداب خوبان گفتمت
 پای‌بندِ گفتِ رمزآلود باش
 راه منصور از ریاکاری مرو
 خاکِ راه احمد محمود باش

در ستایش امام منصور (عج)





(۳۳)

با قافلهٔ حضرت معصومین باش
در جرگهٔ رهروانِ راهِ دین باش
بشکن سر و پاهای دگرجایی را
پرهیزگر از فتنهٔ آن و این باش

(۳۴)

بر قلّهٔ هرکوه، یکی زین خانه است
در سینه شهر، نامشان افسانه است
از آل محمد و علی (ص) می‌گویم
هر جرعه بدادند همان پیمانه است

(۳۵)

اعلام هُدی دیده و دریافته‌ام
بر هر عِلّمی تار دعا بافته‌ام
دل را بگشایند گِره گر حضرات
تا درگاهشان هروله بشتافته‌ام



(۳۶)

ای آدم عاصی که ز خشت سازند
در ظلمت هر دیر و کنشت اندازند
ای کاش که بویی ز محبت بُردی
تا حور و ملک، نرد عشقت بازند

(۳۷)

دعوی ولا، بنده کمتر دارم
شور و هوسی مدام در سر دارم
بر پای ترازوی قیامت گویم
در سینه خود سوره کوثر دارم

(۳۸)

با اهل عطا و عرض حاجت ای دل؟!
بر خوان محبت به اجازت ای دل؟!
این رشته ارادت که به گردن داری
دلواپسی از حشر و قیامت ای دل!؟

در ستایش امام منصور (عج)

(۳۹)

یک جرعه بنوشیده و باقی طلبم
ارباب که فرموده ، ز ساقی طلبم
لب تشنه و در طلب گرم بگذارند
اندر عطش یوم تلاقی طلبم

(۴۰)

از دانش‌شان به قدر موری نکشم
تورات و اناجیل و زبوری نکشم
از خاک در پنج‌تنان ، وای اگر
از سرمه‌شان به چشم کوری نکشم

(۴۱)

سیر و سفری عقل و خیالم دادند
خود قطره‌ای از آب زلالم دادند
صد سال از آن قطره نگویم، جانا
جان‌مایه‌ای از شوق وصالم دادند





(۴۲)

داغی به دل از قوم ستمگر داریم
از مرثیه و اشک ، لبی تر داریم
هر ساله محرم که عَلم می‌بندند
آن داغ شود تازه و خوش تر داریم

(۴۳)

ای پاک‌ترینان نظام هستی
قربانی اُمّتی بدان بدمستی
از دشنه و دشنام و بلایا دیده
لب‌تشنه، سر بریده و بی‌دستی

(۴۴)

زنهار ، مگو تازه مسلمانم من
و از لشگر دوشینه شیطانم من
فرمانده اگر شاه شهیدان باشد
اول نفرم که سوی میدانم من



در ستایش امام منصور (عج)



(۴۵)

ای پیر بیا قمار و شطرنج بگو
اسرار هم از چهارده و پنج بگو
تا ما همه بر خاکِ سیه نشینیم
از نقشه ناخوانده آن گنج بگو

(۴۶)

آن یار که درس قبله عذرا گفت
از هندسه جزیره خضرا گفت
از عرش نشین استوای عالم
از دور و مدار یوسف زهرا گفت

(۴۷)

ایام غم عاقبت به آخر گردد
خود یوسف کنعانی ما برگردد
آن را که خداوند به نیل اندازد
فرعون بپرورده، پیمبر گردد



رباعیات (۳۳-۵۰)



(۴۸)

ما ناب‌ترین طایفه صحراييم
اسطوره‌ترين خاطره فرداييم
گر قافله‌ای زائر حضرت باشد
خود پای پیاده به زیارت آييم

(۴۹)

در مکتب صبر و انتظارييم، همه
بر وعده نوروز و بهارييم، همه
با پرچم سبز آن امام منصور (عج)
آماده دور افتخارييم، همه

(۵۰)

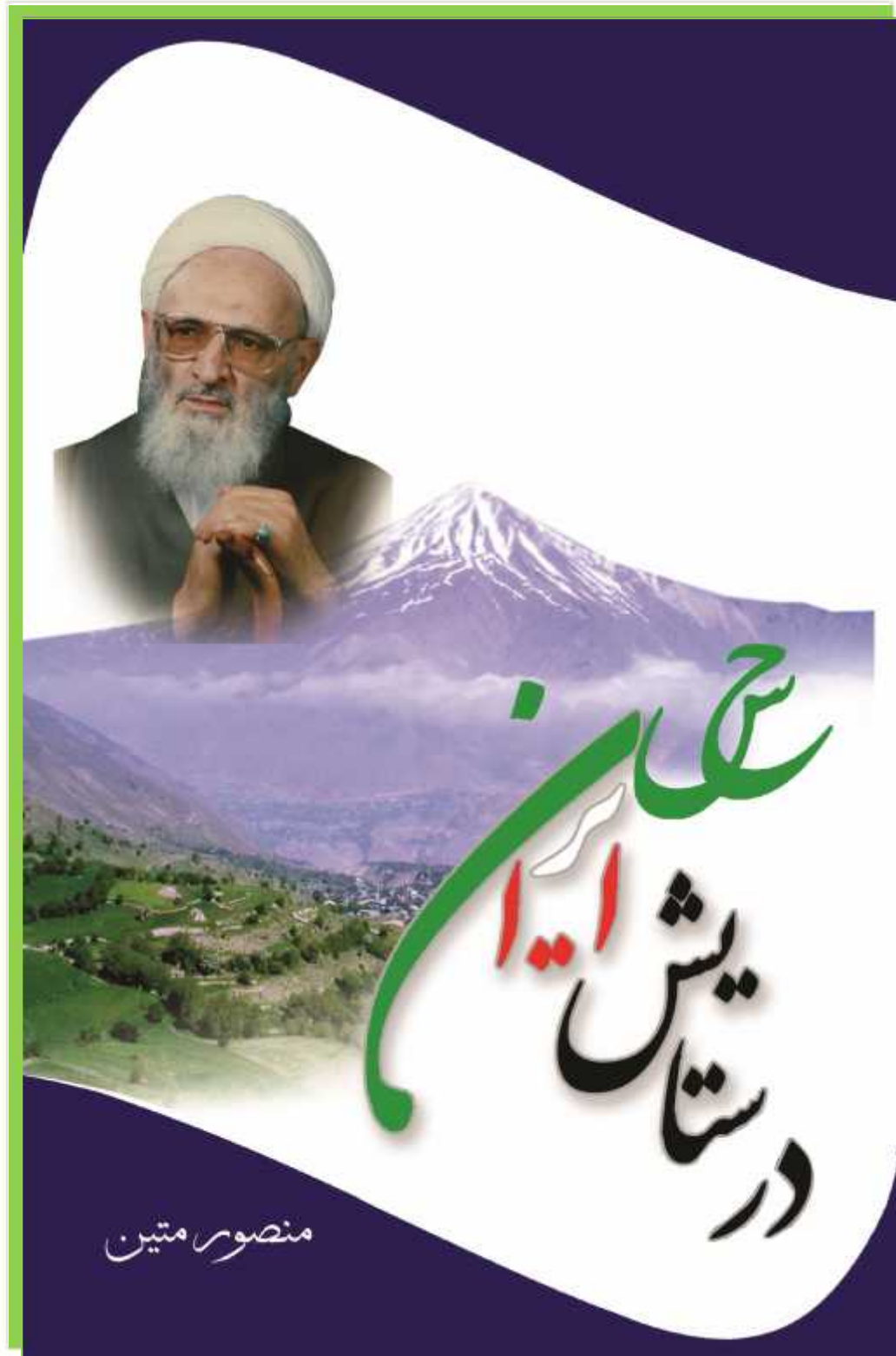
روزی غزل می و سبو می خوانم
روز دگر از خلق نکو می خوانم
در سلطنت آل محمد (ص) روزی
شهنامه خاندان او می خوانم

در ستایش امام منصور (عج)



رباعیات (۳۳-۵۰)







منصور متین

در ستایش امام منصور (عج)



کتابخانه ملی و اسناد
ایران